

نکته‌ها:

۱ - برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت - یکی از درسهای مهم که آیات فوق به ما می‌آموزد لزوم برنامه‌ریزی برای هر گونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی، و هر گونه برنامه تربیتی است، چرا که اگر چنین برنامه‌ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف هر کدام به موقع خود پیاده نشود شکست قطعی است، حتی قرآن مجید یکجابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد، هر چند در علم خدا یکجا بود و یکبار در شب قدر مجموعاً بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه شد، اما نزول اجرائی آن در طول ۲۳ سال در مقطعیهای مختلف زمانی و با برنامه‌ریزی دقیق بود.

جائی که خدا با آن قدرت و علم بی‌پایانش چنین کند تکلیف‌انسانها روشن است. اصولاً این یک قانون و سنت الهی است که نه‌تنها در عالم «تشریع» بلکه در عالم «تکوین» نیز عینیت دارد، هرگز شنیده‌اید کودکی از مادر یک شبه متولد شود؟ و یامیوه‌ای بر درخت یک ساعته شیرین و رسیده گردد؟ بنابراین چگونه می‌توان انتظار داشت که مخصوصاً در مرحله سازندگی یک جامعه از نظر فکری و فرهنگی و یا از نظر اقتصادی و سیاسی یک‌شبه همه چیز اصلاح شود.

این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاشهای خود در کوتاه‌مدت نتیجه نگرفتیم، هرگز نباید یاس و نومیدی به خود راه دهیم، و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم. توجه داشته باشیم که غالباً پیروزیهای نهائی و کامل در دراز مدت است.

۲ - رابطه علم و ایمان - درس دیگری که از آیات فوق به وضوح می‌توان فرا گرفت، رابطه علم و ایمان است، می‌گوید: شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید چه نیاورید، «عالمان» نه تنها به آن ایمان می‌آورند بلکه آنچنان عشق

به «الله» در وجودشان شعله می کشد که بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود، و هرزمان خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزونتر می گردد! تنهها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقائق گاه بابی اعتنائی و گاهی با سخریه و استهزاء از کنار آن می گذرند، و اگر این گونه افراد احیانا جذب به سوی ایمان بشوند ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت.

بعلاوه این تاکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آنها که خیال می کنند دین رابطه‌ی با جهل بشر دارد، قرآن مجید بر ضد این ادعادر موارد مختلف تاکید می کند که علم و ایمان همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست، و علم نیز در مراحل عالیت و بالاتر از ایمان کمک می گیرد (دقت کنید).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۲۴

آیه ۱۱۰ - ۱۱۱

آیه و ترجمه

۱۱۰ قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا
۱۱۱ و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا
ترجمه :

۱۱۰ - بگو «الله» را بخوانید، یا «رحمن» را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او نامهای نیک است، و نمازت را زیاد بلند یا آهسته بخوان و در میان این دو راهی (معتدل) انتخاب کن.
۱۱۱ - و بگو ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خودانتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد و نه ولی (و حامی) به خاطر ضعف و ذلت، و او را بسیار بزرگ بشمر.

شاءن نزول:

مفسران در شائن نزول نخستین آیه فوق از «ابن عباس» چنین نقل کرده اند که پیامبر یک شب در مکه در حال سجده بود و خدا را به نام یا رحمان و یا رحیم می خواند، مشرکان بهانه جو از فرصت استفاده کرده و گفتند ببینید

این مرد (ما را سرزنش می کند که چرا چند خدائی هستیم اما) خودش دو خدا را پرستش می کند، در حالی که می پندارد موحد است و یک معبود بیشتر ندارد، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که این اسمهای متعدد از یک ذات پاک

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۲۵

خبر می دهد).

تفسیر:

آخرین بهانه ها

به دنبال ایرادهای سست و بی اساسی که در آیات گذشته از زبان مشرکان مطرح و پاسخ داده شد، در این سلسله آیات به آخرین بهانه های آنها می رسیم، و آن اینست که: آنها می گفتند چرا پیامبر، خدا را به نامهای متعددی می خواند با اینکه مدعی توحید است قرآن در پاسخ آنها می گوید:

«بگو شما او را به نام «الله» بخوانید و یا به نام رحمان هر کدام را بخوانید فرق نمی کند برای او نامهای متعدد نیک است» (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی).

این کوردلان حتی از زندگی روزمره خود غافل بودند که گاه برای یک شخص، یا یک مکان و مانند آن اسمهای مختلفی می گذارند که هر کدام معرف از زوایای وجود او بود.

آیا با این حال تعجب دارد خدائی که وجودش از هر نظر بی نهایت است و منبع و سرچشمه همه کمالات، همه نعمتها و تمام نیکیهاست و گرداننده اصلی همه چرخهای این جهان می باشد به تناسب هر کاری که انجام می دهد و هر کمالی که ذات مقدسش دارد نام مخصوص داشته باشد؟!.

اصولا خدا را با یک نام نمی توان خواند، و نمی توان شناخت، بلکه نامهای او باید همچون صفاتش بی پایان باشد، تا بتواند بیانگر آن ذات شود، ولی از آنجا که الفاظ ما، مانند همه چیزمان، محدود است نمی توانیم جز نامهای محدودی برای او پیدا کنیم و لذا معرفت و شناخت ما هم هر چه باشد محدود است، حتی

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۲۶

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن وسعت روح می فرماید: «ما عرفناک

حق معرفتک».

ولی این دلیل بر آن نیست که به اندازه عقل و درایت خویش او را شناسیم، به خصوص که او خودش در شناخت ذاتش به ما کمک بسیار فرموده و با نامهای گوناگون در کتابش از خود یاد کرده است، و در بیانات اولیاء دینش به نامهای بیشتری که به هزار نام بالغ می شود برخورد می کنیم.

بدیهی است همه اینها اسم است، و یک معنی اسم، علامت و نشانه است، همه اینها نشانه هائی از ذات پاک او می باشد، و تمام این خطوط به یک نقطه منتهی می گردد، و بهیچوجه از توحید ذات و صفات او نمی کاهد.

از میان اینهمه اسماء قسمتی اهمیت و عظمت بیشتری دارد، زیرا معرفت و آگاهی فزونتری به ما می دهد که از آن به اسماء حسنی در قرآن و روایات اسلامی تعبیر شده است، و طبق روایت معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: «خداوند نود و نه اسم دارد هر کس آنها را شماره کند داخل بهشت خواهد شد»!

درباره معنی اسماء حسنی و این ۹۹ اسم به طور مشروح در جلد هفتم صفحه ۲۵ به بعد ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف (و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها) بحث مشروحاتی آورده ایم.

اما مهم آن است که بدانیم معنی شمارش این اسماء این نیست که تنها این نامها را بر زبان جاری کنیم و خدا را به آن بخوانیم تا بهشتی شویم یا مستجاب الدعوه.

بلکه هدف «تخلق» به این اسماء و پیاده کردن پرتوی از نامهای عالم و رحمان و رحیم و جواد و کریم... در وجودمان می باشد تا هم بهشتی مان کند و هم دعایمان در همه حال مستجاب!

در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب «توحید» از «هشام بن حکم» نقل کرده چنین می خوانیم: هشام می گوید: از امام (علیه السلام) پیرامون نامهای خدا و مبدء

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۲۷

اشتقاق این نامها (یعنی اصلی که این نام از آن گرفته شده) سؤال کردم، و گفتم آیا «الله» از چه چیز مشتق است؟.

امام (علیه السلام) فرمود: ای هشام! از «اله» (که به معنی تحیر است) گرفته شده و اله مفهومش این است که ماء لوهی داشته باشد (کسی که حیران

و سرگردان در شناخت عمق ذات او است).

ولی ای هشام! این را باید بدانی که «اسم» غیر از «مسمی» است، کسی که تنها اسم را پرستش کند بدون معنی و محتوا کافر است، و در حقیقت چیزی را نپرستیده، و کسی که اسم و مسمی را هر دو پرستش کند او هم کافر است زیرا دوگانه پرست است!

اما کسی که تنها مسمی را بپرستد نه اسم را (بلکه اسم را نشانه و علامتی برای رسیدن به آن معنی بداند) این حقیقت توحید راستین است - فهمیدی ای هشام!؟

او می گوید: عرض کردم کمی بیشتر برایم توضیح دهید.
فرمود: خداوند بزرگ ۹۹ اسم، دارد اگر هر اسمی مسمائی داشت باید ۹۹ خدا داشته باشیم، ولی «الله» نامی است که به همه این صفات اشاره می کند، و به هر حال همه نامهای او غیر از ذات او است.
ای هشام! نان نام خوردنی است، و آب نام نوشیدنی، و لباس نام پوشیدنی است، و آتش نام آن ماده سوزنده است (اما همه اینها نام است، آنچه را ما می خوریم، می نوشیم، می پوشیم و از سوزش آن می هراسیم نام نیست، بلکه همان عینیت خارجی است).
از این بحث بگذریم: در ذیل آیه مورد بحث نظر به گفتگوی مشرکان در مکه در رابطه با نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اینکه می گفتند: او نماز خود را بلند می خواند

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۲۸

و ما را ناراحت می کند، این چه عبادتی است؟ این چه برنامه ای است؟ به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد: «نماز را زیاد بلند بخوان، زیاد هم آهسته بخوان، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن» (و لا تجهز بصلاتک و لاتخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلاً).
بنابراین آیه فوق کاری به مساله نمازهای «جهریه» و «اخفاتیه» به اصطلاح معروف فقهی ندارد، بلکه ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسته خواندن است، می گوید نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن، و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لبها مشخص شود و صدائی به گوش نرسد.
شاء نزولی را که بسیاری از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند نیز موید همین معنی است.

روایات متعددی که از طرق اهل بیت از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه آمده است نیز اشاره به همین تفسیر می کند. بنابراین تفسیرهای دیگری که برای این آیه ذکر شده است همگی بیگانه از مطلب به نظر می رسد.

اما اینکه حد اعتدال در اینجا چگونه است، و جهر و اخفاتی که از آن نهی شده چه می باشد؟ ظاهر این است که «جهر» به معنی فریاد کشیدن، و «اخفات» به معنی آهسته خواندن آنچنان که خود انسان هم نشنود می باشد.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شد که در تفسیر آیه فرمود: الجهر بها رفع الصوت، و التخافت بها مالم تسمع نفسک، و اقراء بین ذلک: «جهر این است که زیاد صدا را بلند کنی، و اخفات آن است که حتی خودت نشنوی، هیچیک از این دو را انجام نده، بلکه حد وسط میان آن دو

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۲۹

را انتخاب کن».

و اما «اخفات» و «جهر» در نمازهای روزانه، و شبانه - همانگونه که در بالا اشاره کردیم - حکم دیگری است، با مفهوم دیگر، که دلائل جداگانه دارد، و فقهای ما (رضوان الله علیهم) مدارک آن را در «کتاب الصلوة» آورده اند.

نکته:

این حکم اسلامی یعنی اعتدال در جهر و اخفات از دو نظر به ما دید و درک می بخشد:

نخست از این نظر که می گوید: عبادات خود را آنچنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد، آنها را به استهزاء و ایرادگیری وادارد، چه بهتر که توام با متانت و آرامش و ادب باشد که نه تنهانتوانند بر آن خرده گیری کنند بلکه نمونه ای از شکوه و ادب اسلامی و ابهت و عظمت عبادات گردد. آنها که سعی دارند در مواقعی که مردم استراحت کرده اند با صداهای گوشخراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می اندازند موجودیت جلسات خود را نشان دهند و به پندار خود با این عمل صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند، این نه تنها صدای اسلام نیست، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه ای است به تبلیغات دینی.

دیگر اینکه: این باید الگویی باشد برای همه اعمال ما و تمام برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، باید همه اینها دور از افراط کاریها و تندرویها، و تفریطکاری و مسامحه و سهل انگاری باشد، و اصل اساسی «و ابتغ بین ذلک سبیلا» که در آیه فوق آمده همه جا رعایت گردد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۰

سرانجام به آخرین آیه این سوره (سوره اسراء) می‌رسیم آیه‌ای که با حمد خداوند سوره را پایان می‌دهد همانگونه که با تسبیح ذات پاک او سوره آغاز شده بود، و در حقیقت این آیه نتیجه‌ای است بر کل بحثهای توحیدی این سوره و محتوای همه آن مفاهیم توحیدی.

روی سخن را به پیامبر کرده، چنین می‌گوید: «بگو حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت و مالکیت جهان دارد، و نه سرپرستی برای حمایت در برابر ذلت و ناتوانی» (و قل الحمد لله الذی لم یخذولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل).

و چنین خدائی با چنان صفات از هر چه فکر کنی برتر و بالاتر است «بنابراین او را بزرگ دار و به عظمت بی‌انتهایش آشنا شو» (و کبره تکبیرا).

نکته‌ها:

۱ - تناسب صفات سه گانه - در آیه فوق به سه قسمت از صفات خدا اشاره شده که با توجه به فرمان ذیل آیه به چهار صفت تکمیل می‌شود: نخست نفی فرزند است، چرا که داشتن فرزند هم دلیل بر نیاز، و هم جسمانی بودن، و هم شبیه و نظیر داشتن است، و خداوند نه جسم است و نه نیاز دارد و نه شبیه و نظیر!

و دومی نفی شریک است چرا که وجود شریک دلیل بر محدودیت قدرت و حکومت، و یا عجز و ناتوانی، و یا وجود شبیه و نظیر است، و می‌دانیم خدا از همه این صفات پاک است، قدرتش همچون حکومتش نامحدود و هیچ شبیهی برای او نیست.

و سومی نفی ولی و حامی در برابر مشکلات و شکستها است، که نفی این صفت

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۱

نیز از خداوند بزرگ و بی‌نهایت بدیهی است.
و به تعبیر دیگر این آیه هر گونه کمککار و شبیه را از خداوند نفی می‌کند، چه آنکس که پائینتر باشد (همچون فرزند) و آن کس که همسان باشد (همچون شریک) و آنکس که برتر باشد (همچون ولی).

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از بعضی از مفسران که نامشان را صریحا ذکر نکرده چنین نقل می‌کند که این آیه ناظر به نفی اعتقاد انحرافی سه گروه است: نخست مسیحیان و یهود که برای خدا فرزند قائل بودند، و دیگر مشرکان عرب که برای او شریکی می‌پنداشتند، و لذا در مراسم صبح می‌گفتند: لبیک لا شریک لک، الا شریکا هو لک! و دیگر ستاره پرستان و مجوس، چرا که آنها برای خدا ولی و حامی قائل بودند.
۲- تکبیر چیست؟ - اینکه قرآن در اینجا به پیامبر به طور موکد دستور می‌دهد خدا را بزرگ بشمار مسلما مفهومش اعتقاد به بزرگی پروردگار است نه تنها با زبان گفتن «الله اکبر».

این نکته نیز شایان توجه است که معنی اعتقاد به بزرگی خدا این نیست که او را در مقایسه با موجودات دیگر برتر و بالاتر بدانیم بلکه چنین مقایسه‌ای اصلا غلط است، ما باید او را برتر از آن بدانیم که با چیزی قابل مقایسه باشد چنانکه امام صادق (علیه السلام) در گفتار کوتاه و پرمعنی خود به ما تعلیم فرموده است آنجا که در حدیث می‌خوانیم:
کسی نزد آنحضرت گفت: الله اکبر!
امام فرمود: خدا از چه چیز بزرگتر است؟
عرض کرد: از همه چیز!
امام فرمود: با این سخن خدا را محدود کردی (چون او را مقایسه با

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۲

موجودات دیگر نمودی، و برتر از آنها شمردی).
آن مرد پرسید: پس چه بگوییم؟
فرمود: بگو الله اکبر من ان یوصف: «خدا برتر از آن است که به وصف درآید».

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و از آنچه دیده‌ایم و نوشتیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

جالب اینکه در حدیث دیگری که از همان امام (علیه السلام) نقل شده است می‌خوانیم: هنگامی که یکی از اصحاب عرض کرد منظور بزرگتر بودن خدا از همه چیز است، امام فرمود: و کان ثم شیء فیکون اکبر منه: «آیا اصولاً در برابر ذات خدا وجودی هست که او برتر از آن باشد»؟
آن مرد صحابی از امام می‌پرسد: پس چه بگویم؟
فرمود: بگو: اکبر من ان یوصف!.

۳ - پاسخ به یک سؤال - در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چگونه حمد خداوند در آیه فوق در برابر صفات سلبیه قرار داده شده، در حالی که می‌دانیم «حمد» ستایش در برابر صفات ثبوتیه مانند علم و قدرت است، و اما صفاتی همچون نفی فرزند و شریک و ولی با تسبیح سازگار است، نه با حمد.
در پاسخ این سؤال می‌توان گفت: هر چند قلمرو صفات ثبوتیه و سلبیه از هم جدا است و یکی متناسب تسبیح و دیگری متناسب با حمد است، ولی در عینیت خارجی این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، نفی جهل از خدا حتماً همراه با اثبات علم است، همانگونه که اثبات علم برای ذات پاک او هماهنگ با نفی جهل است. روی این حساب مانعی ندارد که گاهی به لازم بپردازد، و گاهی به ملزوم،

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۳

همانگونه که در آغاز این سوره تسبیح بر یک امر اثباتی شده است (سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی) منزه است خداوندی که پیامبرش را شبانه از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد).
پروردگارا! قلب ما را از نور علم و ایمان سرشار کن تا در برابر عظمت همواره خاضع باشیم، به وعده‌هایت مومن و به دستوراتت گردن نهیم. جز تو را نپرستیم و به غیر تو تکیه نکنیم.
بار الها! بما توفیق ده که هرگز در زندگی خود از مرز اعتدال بیرون نرویم و از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزیم.
خداوند! ما تو را سپاس می‌گوئیم، تو را یگانه می‌دانیم، بزرگ می‌شمیریم، بزرگتر از آنچه به وصف آید، تو نیز ما را ببخش و گامهایمان را در راهت استوار دار، و بر دشمنان که از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند پیروز

گردان.

و پیروزیهای ما را به پیروزی نهائی قیام مهدی موعود ارواحنا فداه متصل گردان و توفیق تکمیل این تفسیر را آنچنان که مورد رضایت و خشنودی تو است به ما مرحمت کن.
(پایان سوره اسراء)

سوم محرم الحرام ۱۴۰۲ مطابق ۹ آبان ماه ۱۳۶۰

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۵

سوره کهف

مقدمه

این سوره ۱۱۰ آیه است که تمام آن - بجز یک آیه - (آیه ۲۸) در مکه نازل شده است

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۶

فضیلت سوره کهف

در فضیلت این سوره روایات بسیاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت نقل شده که اهمیت فوق العاده محتوای آن را بیان می کند از جمله:

۱ - پیامبر فرمود: آیا سوره ای را به شما معرفی کنم که هفتاد هزار فرشته به هنگام نزولش آنرا بدرقه کردند و عظمتش آسمان و زمین را پر کرد یاران عرض کردند آری؟ فرمود: آن سوره کهف است هر کس آنرا روز جمعه بخواند خداوند تا جمعه دیگر او را می آمرزد (و طبق روایتی او را از گناه حفظ می کند)... و به او نوری می بخشد که به آسمان می تابد و از فتنه دجال محفوظ خواهد ماند.

۲ - در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم: هر کس ۱۰ آیه از اول سوره کهف را حفظ کند «دجال» به او زیانی نمی رساند و کسی که آیات آخر سوره را حفظ کند نور و روشنائی برای او در قیامت خواهد بود.

۳ - از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: کسی که در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند شهید از دنیا می رود، و با شهداء مبعوث می شود و در روز قیامت در صف شهداء قرار می گیرد.

بارها گفته‌ایم عظمت سوره‌های قرآن و آثار معنوی و برکات اخلاقیش بخاطر محتوای آن یعنی ایمان و عمل به آن است. و از آنجا که یکی از مهمترین بخشهای این سوره داستان قیام جمعی از جوانان با شخصیت، بر ضد طاغوت و دجال زمان خود بود، قیامی که جان آنها را بخاطر افکند و تا سر حد مرگ پیش رفتند، اما خدا آنها را حفظ کرد، توجه به این واقعیت می‌تواند نور ایمان را در دل‌های آماده شعله‌ور سازد و او را در برابر گناهان و وسوسه دجالان و حل شدن در محیط فاسد حفظ کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۳۷

توصیف‌های تکان‌دهنده‌ای که از مجازات‌های دوزخ در آیات این سوره بچشم می‌خورد، و همچنین سرنوشت شومی که در انتظار مستکبران است. و در آیات این سوره انعکاس وسیع یافته، و توجه به علم بی‌پایان خدا که در ضمن مثال جالبی در این سوره منعکس است همگی می‌تواند این اثر را تکمیل نماید. انسان را از فتنه‌های شیاطین حفظ کند، نور پاکی و عصمت در قلب او بیفشاند و سرانجام با شهادتش محشور کند.

محتوای سوره کهف

این سوره با حمد و ستایش خداوند آغاز می‌شود، و با توحید و ایمان و عمل صالح پایان می‌یابد.

محتوای این سوره همچون سایر سوره‌های «مکی» بیشتر بیان مبدء و معاد و بشارت و انذار است، و نیز به مساله مهمی که مسلمانان در آن روزها سخت به آن نیاز داشتند اشاره می‌کند، و آن اینکه یک اقلیت هر چند کوچک باشد، در برابر یک اکثریت هر چند ظاهراً قوی و نیرومند باشند نباید تسلیم گردد، و در فساد محیط حل شود، بلکه همچون گروه کوچک اصحاب کهف باید حساب خودشان را از محیط فاسد جدا کنند، و بر ضد آن قیام نمایند. آن روز که توانائی دارند به مبارزه ادامه دهند و در صورت عدم توانائی، هجرت نمایند.

همچنین از جمله داستانهای این سوره، داستان دو نفر است که یکی بسیار ثروتمند و مرفه اما بی‌ایمان و دیگری فقیر و تهیدست اما مومن بود، ولی او هرگز عزت و شرف خود را در برابر آن فرد بی‌ایمان از دست نداد، و تا آنجا که می‌توانست او را نصیحت و ارشاد کرد و سرانجام اعلام بیزاری نمود و پیروزی هم با او بود.

تا مؤمنان در شرائطی همچون آغاز دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدانند اگر ثروتمندان بی ایمان جنب و جوشی دارند موقت است و خاموش شدنی همانند فقر و تنگدستی افراد با ایمان.

بخش دیگری از این سوره به داستان موسی و خضر (هر چند نام خضر در این سوره نیامده است) اشاره می کند که چگونه موسی (علیه السلام) در برابر کارهائی که ظاهر آن زننده بود اما باطنش پر مصلحت نتوانست صبر و حوصله بخرج دهد، ولی پس از توضیحات خضر به عمق مسائل کاملاً آگاه شد و از بیتابی خودپشیمان گشت.

این نیز درسی است برای همه، تا به ظواهر حوادث و رویدادهای نگرند، و بدانند در زیر این ظواهر باطنی است بسیار عمیق و پرمعنی.

بخش دیگری از این سوره ماجرای ذوالقرنین را شرح می دهد که چگونه شرق و غرب عالم را پیمود، و با اقوام گوناگونی که سنن و آداب بسیار متفاوتی داشتند روبرو شد، و سرانجام با کمک گروهی از مردم به مقابله با توطئه «یاجوج» و «ماجوج» برخاست و سدی آهنین بر سر راه آنها کشید، و نفوذشان را قطع کرد (شرح کامل همه اینها به خواست خدا بعداً خواهد آمد) تا مسلمانان باینش وسیعتر خود را برای نفوذ در شرق و غرب جهان آماده سازند و برای مبارزه با «یاءجوجها» و «ماءجوجها» دست اتحاد بهم دهند!

جالب اینست که در این سوره به سه داستان اشاره شده (داستان اصحاب کهف داستان موسی و خضر و داستان ذوالقرنین) که برخلاف غالب داستانهای قرآن در هیچ جای دیگر از قرآن سخنی از اینها به میان نیامده است (تنها در سوره انبیاء آیه ۹۶ به مسئله یاجوج و ماجوج بدون ذکر نام ذوالقرنین اشاره شده است) و این یکی از ویژگیهای این سوره است.

و به هر حال محتوایش از هر نظر پر بار، و تربیت کننده می باشد.

